روایت‌شناسی «داستان اکوان دیو»

نسرین بیرانوند[1]، حسین آریان[2]، ناصر کاظم خانلو[3]

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۰۵
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۱۲

چکیده

یکـی از مباحث مهمی که در قرن بیسـتم مورد توجه قرار گرفت روایت‌شناسـی اسـت که در معنای عام گذر از وضعیتی اولیه به سوی وضعیتی ثانویه است و کنش کنشگران بر این مبنا صورت می‌پذیرد.گریماس روایت‌شناسی ساختارگراست. او تلاش‌های فراوانی جهت ارائه الگوهای معین در زمینه‌ی روایت‌شناسی انجام داده است.روایت‌شناسی گریماس بر اساس ریخت شناسی حکایت‌های پراپ استوار است. در این مقاله داستان اکوان دیو در شاهنامه بر اساس نظریه‌ی جدید روایت‌شناسی سـاختار گرا و معنی شناسـانه‌ی گریماس بررسی شده است و نگارندگان به بررسی پیرنگ و الگوی کنشی گریماس و نیز تحلیل این داستان بر اساس مربع معنا شناسی او پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: روایت، روایت‌شناسی، ریخت‌شناسی، الگوی گریماس. داستان اکوان دیو.

---

۱ –دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملایر، ملایر، ایران.(نویسنده مسئول) pnu.adabiyat@yahoo.com
۲ –استادیار، دانشگاه آزاداسلامی‌واحد رنجان، زنجان، ایران.
۳ –استادیار، دانشگاه پیام نور همدان، همدان، ایران.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

مقاله‌ی «پژوهشی در عنصر پیرنگ» به قلم دکتر علی عباسی در مجله‌ی زبان‌های خارجی دانشگاه تهران و مقاله‌ی دکتر پورنامداریان و دکتر بامشکی در مجله‌ی جستارهای ادبی با عنوان « مقایسه‌ی داستان‌های مثنوی و منطق الطیر با رویکرد روایت‌شناسی ساختارگرا»، مقاله‌ی «روایت‌شناسی داستان فرود سیاوش» نوشته‌ی مینا بهنام و دکتر محمد جعفر یاحقی که در فصلنامه‌ی کاوش‌نامه به چاپ رسیده است. مقاله‌ی سید شهاب الدین ساداتی تحت عنوان «روایت‌شناسی داستان حسن کچل» در فصلنامه‌ی گلستانه و مقاله‌ی «تحلیل منطق الطیر بر پایه‌ی روایت‌شناسی» به قلم کاظم دزفولیان و فؤاد مولودی در فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. مقاله‌ی «روایت‌شناسی مقامات حمیدی بر اساس نظریه تودورف» به قلم راضیه آزاد در فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی و مقاله‌ی روایت‌شناسی «رولان بارت : نگاهی به درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها» نوشته‌ی حنیف افخمی‌ستوده در کتاب ماه ادبیات.

۳.مباحث نظری پژوهش

۳-۱. تعریف روایت

روایت در لغت به معنی نقل کردن خبر یا حدیث یا سخن گفتن از کسی یا داستان گویی آمده است و در اصطلاح ادبی رشته‌ای از حوادث واقعی و تاریخی یا خیالی است به نحوی که ارتباطی بین آنها وجود داشته باشد (میمنت و میر صادقی، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

روایت قدمتی به درازای تاریخ دارد. انسان‌های نخستین شبانگاهان که در کنار آتش می‌نشستند، ماجراهای روزگار گذشته را به همدیگر روایت می‌کردند. آنان در همین راستا به انواع ابزارها به روایت تصویری حوادثی مانند شکار بر روی دیواره‌ی غارها می‌پرداختند. تزوتان تودورف اعتقاد دارد که روایت خود مبدأ زمان است. منتقد و نظریه پرداز آمریکایی فردریک جیسون می‌گوید: « فرآیند بسیار تأثیر گذار روایت

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

داســتان می‌خوانیم، در داســتان‌ها یا قصه‌هایی که قبلاً خوانده‌ایم، تکرار شــده و فضا سازی و شخصیت‌های داستان هم برای ما آشناست.

۳-۳-۳.ســیر مشخص روایت: هر روایت از جایی شروع می‌شود و به جایی ختم می‌شود.

۳-۳-۴.هر روایتی یک راوی یا قصه گو دارد.

۳-۳-۵.در هر روایت با نوعی جابه‌جایی روبه‌رو هســتیم، به این معنا که روایت سلســله‌ای از حوادث نیست که پشت سر هم قطار شده باشند، بلکه راوی (نویسنده) می‌تواند حادثه‌ای را جابه‌جا کند یا دســت به ترکیب‌های تازه‌ای بزند و یا ســیر زمانی وقایع را عوض کند (اسماعیل آذر، ۱۳۹۳: ۳۵).

۳-۴.پیرنگ

یکی از مهم‌ترین اجزای یک روایت پیرنگ است و «نقشه، طرح، چیدمان یا الگویی از حوادث در نمایشــنامه، شعر یا اثر داســتانی و فراتر از این سامانه‌ای از رویدادها و اشخاصی است به طریقی که حس اعجاب و تعلیق را در خواننده یا تماشاگر افزایش دهد. طرح دلالت می‌کند بر زنجیره‌ای از حوادث و رویدادها و اصلی که آنها را در هم می‌بافد» (میور، ۱۳۸۳: ۷). « ارســطو در کتاب بوطیقا، پیرنگ را یکی از عناصر اصلی و شــش گانه‌ی تراژدی به شــمار می‌آورد. در نگاه او پیرنگ باید از کلیتی برخوردار باشــد؛ یعنی ابتدا، وسط و انتها داشته باشــد. او معتقد است که اگر عنصری از پیرنگ کاسته شود، اساس داستان به هم می‌ریزد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۶). تمام روایت‌ها بر یک ســاختار اساســی و مهم پایه ریزی شده‌اند که به دلیل پنج مرحله‌ای بودن، آن را طرح کلی روایت یا طرح پنج تایی می‌گویند بر این اســاس، روایت به این صورت تعریف می‌شــود: تغییر و تحول از یک حالت به حالت دیگر. این تغییر و تحول از ســه عنصر

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۶۵). در واقع او شخصیت (کنش‌گر) اصلی را در ارتباط با هدف مرکز قرار می‌دهد. در الگوی کنش‌گر، شخصیت‌ها نماینده‌ی همه‌ی نقش‌ها هستند. فقط هدف است که لزوماً شخصیت نیست و می‌تواند شیء یا مفهوم باشد. همچنین کنش‌گر اصلی با همه‌ی عناصر دیگر در ارتباط است.

این شش کنش‌گر عبارتند از:

۱- فرستنده یا تحریک کننده: او «کنش‌گر» را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد و دستور اجرای فرمان را می‌دهد.

۲- گیرنده: کسی است که از «کنش‌گر» سود می‌برد.

۳- کنش‌گر: او عمل می‌کند و به سوی «شیء ارزشی» می‌گراید.

۴- شیء ارزشی: هدف و موضوع «کنش‌گر» است.

۵- کنش‌گر بازدارنده: کسی است که جلوی رسیدن «کنش‌گر» را به «شیء ارزشی» می‌گیرد.

۶- کنش‌گر یاری دهنده: او کنش‌گر را یاری می‌دهد تا به «شیء ارزشی» برسد (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

نمودار مطابقت الگوی کنش‌گر گریماس

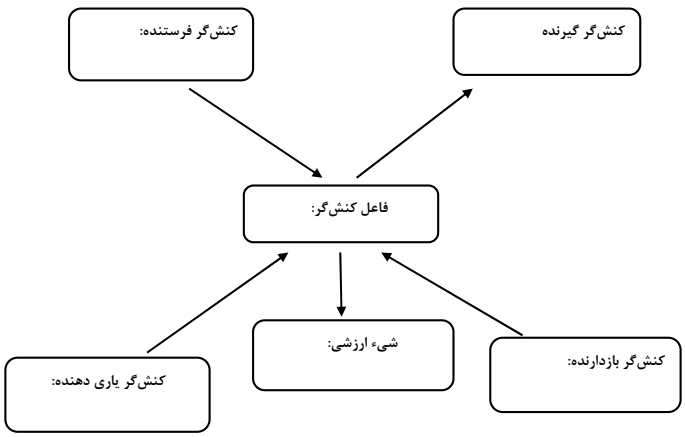

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

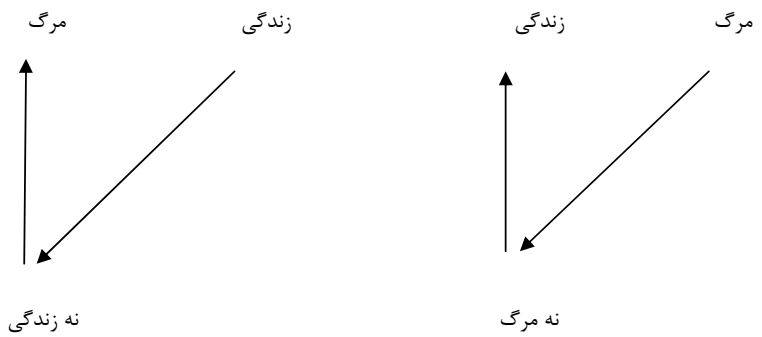

چکیده‌ی روایت اکوان دیو

روزی کیخسرو مجلسی ترتیب داد. بزرگان به یاد شاه شراب نوشیدند. وقتی حدود نه ساعت از روز گذشت چوپانی به درگاه آمد و زمین بوسه داد و به شاه گفت:

که گوری پدید آمداندر گله — چو دیوی که از بند گردد یله
یکی نرّه شیرست گویی به دم — همی‌بگسلد یال اسبان ز هم
همان رنگ خورشید دارد درست — سپهرش به زرّ آب گویی بشست
یکی برکشیده خط از یال او — ز مشک سیه تا به دنبال اوی
سمندی بلندست گویی بجای — به گرد سرین و به دست و به پای

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۲۷۵)

کیخسرو فهمید که آن موجود گور نیست. او جهاندیده بود و از کار آگهان شنیده بود که اکوان دیو در کنار آن چشمه زندگی می‌کند و چوپان گله‌ی اسبان را آن جا رها کرده است. خسرو به گردان گفت که پهلوانی چون شیر ژیان باید به جنگ با این دیو برود. و در میان گردان، فقط رستم را شایسته‌ی این نبرد می‌بیند؛ بنابراین نامه‌ای پر مهر به رستم نوشت. گرگین میلاد نامه را به دست رستم رساند. تهمتن وقتی فرمان شاه را شنید بلافاصله به سوی درگاه خسرو حرکت کرد و وقتی به بارگاه رسید به

رسم ادب زمین را بوسید و گفت:ای شاه آماده‌ی خدمتم. کیخسرو آن چه را که از زبان چوپان شنیده بود به رستم گفت و او را به نبرد با اکوان دیو فرستاد. رستم برای یافتن اکوان دیو به دشـتی که چوپان گوسـفندانش را آن جا یله کرده بود رفت و سه روز به جستجو پرداخت ولی دیو را نیافت. رستم روز چهارم دیو را دید و سعی کرد او را با کمند بگیرد ولی دیو از مقابل چشـمان رسـتم ناپدید شد و بدین ترتیب رستم پی برد که او اکوان دیو است و باید چاره جویی کرد و توسل به زور چاره‌ی کار نیست. دیو دوباره پدیدار شد و تا رستم خواست تیری پرتاپ کند دگر باره ناپدید شد. تهمتن سه روز و سـه شب تاخت تا این که تشنه و گرسنه و خسته به چشمه‌ای رسید. رخش را رها کرد و خوابید.

چو اکوانـش از دور خـفته بـدید　　بـه تـگ بـاد شـد تـا بـر او رسـید

زمیـن گرد بـبرید و بـرداشتش　　ز هامـون بـه گـردون برافراختـش

(همان: ۲۷۶)

رستم وقتی از خواب بیدار شد، از این که خود را گرفتار اکوان دیو دید بسیار غمگین شد و با خوداندیشید: که از این کار جهانی خراب گردد و افراسیاب به کام رسد.

وقتی رسـتم جنبید اکوان دیـو به او گفت که‌ای پیلتن آرزو کـن که تو را در آب بیندازم یا بر روی کوه

یـکی آرزو کـن کـه تـا از هوا　　کجـا بایـد اکنـون فکنـدن تـو را

سـوی آبت‌انـدازم ار سـوی کوه　　کجـا خواهـی افتـاد دور از گـروه

(همان)

رسـتم می‌دانست که دیو وارونه کار است. بنابراین به او گفت: دانایان گفته‌اند: هر کس در آب غرق شـود روانش به مینو نمـی‌رود پس مرا بر روی کوه‌انداز. اکوان دیو او را به دریاانداخت.

نهنـــگان چو دیـــدند آهنـــگ اوی ببودنـد سرگشـته از جنـگ اوی
به دســـت چـــپ و پای کـرد آشناه بـه دیگـر ز دشـمن همی‌جسـت راه
(همان)

وقتی به خشـکی رسید یزدان را سپاس گفت و به چشمه‌ای که کنار آن خفته بود باز گشـت؛ ولی رخش را ندید. به جستجوی او پرداخت تا این که به مرغزاری رسید که چراگاه اسـبان افراسـیاب بود.رخـش را در میان گله دید و بـا کمند او را گرفت. سـپاهیان افراسیاب او را دنبال کردند.رسـتم با آنها جنگید و دو بهره از آنان را کشت و چوپان از ترس پا به فرار گذاشـت. در همین وقت افراسـیاب به دیدن گله‌ی اسبان آمد ولی اسبان را ندید و چوپان ماجرا را برایش تعریف کرد. پس افراسیاب و سپاهی که همراهش بودند، رسـتم را دنبال کردند تا به او رسـیدند رستم بسیاری از سپاهیان افراسـیاب را کشت. افراسـیاب با دیدن این صحنه فرار را بر قرار ترجیح داد. پس از پیروزی رسـتم پیلان و گله‌ی اسـبان به جای مانده را برداشت و به چشمه بازگشت. دیگر بار اکوان به او باز خورد.

دگـــر باره اکـــوان بدو باز خـــورد نگشـتی بـدو گفـت سـیر از نبـود
بـــرستی ز دریا و جـــنگ و نهـــنگ بدشـت آمـدی همچـو غـرّان پلنـگ
ببیـــنی تو اکنـــون هـــمان روزگـــار کـه دیگـر نجویـی همـی‌کارزار
(همان: ۲۶۷)

رسـتم از این سخنان خشمگین شـد و با کمند دیو را به بند کشید و با گرز گران بر سـرش کوبید و سـپس با خنجر سر از تنش جدا کرد. پس از آن با غنیمت‌هایی که به دسـت آورده بود به ایران بازگشـت و غنیمت‌ها را به بزرگان بخشید و پیلان را به پیل خانه‌ی شـاه فرستاد.پس به سرور و شـادمانی پرداختند و شاه به رستم تحفه‌های گرانب‌ها بخشید و رستم به زابلستان بازگشت.

تحلیل روایت

ولین و مهم‌ترین ویژگی یک روایت مصنوعی بودن آن اســت؛ یعنی روایت از قبل دارای طرح و پیرنگ است. پیرنگ در روایت شامل ۵ مرحله است: سه پاره‌ی آغازین، میانی، پایانی و دو نیروی تخریب‌کننده و ســامان دهنده، که در داســتان اکوان دیو به وضوح مشاهده می‌شود.

در پاره‌ی ابتدایی: بامدادی کیخسرو با بزرگان مشغول باده نوشی بود که چوپان از دشت آمد و گفت که گوری دیو سان به گله‌ی اسبان حمله کرده است.

نیروی تخریب کننده‌ی: حمله‌ی اکوان دیو به گله‌ی اسبان کیخسرو

پاره‌ی میانی: از فرستادن رستم به نبرد اکوان دیو آغاز می‌شود و با رویارویی رستم و اکوان دیو پایان می‌یابد.

نیروی سامان دهنده: زمانی است که رستم اکوان دیو را می‌کشد.

در پاره‌ی پایانی: رســتم به همراه غنایمی که به دســت آورده پیروزمندانه به ایران باز می‌گردد.

–دومین ویژگی تکراری بودن آن است. داستان نبرد رستم با اکوان دیو در شاهنامه با نبرد بهمن و اکومن در زادسپرم شباهت‌هایی دارد که دکتر شعبانلو این شباهت‌ها را در مقاله‌ی « بازتاب اســطوره آفرینش آین زروانی در داســتان اکوان دیو» بازگو نموده اســت (شــعبانلو، ۱۳۹۱؛ ۱۲۲–۱۲۳). همچنین بین اسطوره‌ی اکوان دیو و اسطوره‌ی چینی فئی لاین Fei-lein خدای باد شــباهت‌هایی وجود دارد که دلیل بر ارتباط این دو افسانه و داشتن ریشه‌ی مشترک است (باقری حسن کیاده، ۱۳۸۸: ۱۳۸–۱۳۹).

–ســومین ویژگی این است که داســتان از جایی شروع می‌شــود و به جایی ختم می‌شــود. این داســتان نیز از مجلس باده نوشی کیخسرو با بزرگان شروع می‌شود و با کشته شدن اکوان دیو به دست رستم و بازگشت رستم به ایران پایان می‌یابد.

– چهارمین ویژگی داشـــتن راوی یا قصه گوست که ابوالقاسم فردوسی راوی این داستان است.

–پنجمین ویژگی روایت جا به جایی آن است. یعنی راوی حوادث را به ترتیب هم نمی‌آورد و در جاهایی حوادث را جا به جایی می‌کند. این کار در بعضی داســتان‌های شـــاهنامه صورت گرفته اســـت. به عنوان مثال در داستان رستم و سهراب؛ ولی در این داستان جا به جایی صورت نگرفته است.

این موارد بیانگر این اســـت که داستان « اکوان دیو» همه‌ی ویژگی‌های بنیادین یک روایت بجز ویژگی جا به جایی را داراست.

شخصیت‌های روایت «اکوان دیو»

هیجان انگیزترین بخش داستان‌نویسی خلق شخصیت است. شاهنامه توانسته است شـــخصیت‌هایی را خلق کند که در ذهن خواننده تأثیر گذار باشـــد. همین نکته است که شـــاهنامه را بر دیگر آثار حماســـی برتری داده است. شخصیت‌های آن، لزوماً شخصیت انســـانی نیستند. شـــاهنامه از حیوان و حتی موجودات خیالی نیز به عنوان شخصیت در داســـتان‌ها بهره گرفته و به آنها، ویژگی‌های انسانی بخشیده است. نکته‌ی قابل توجه در مورد شـــخصیت‌ها این است که شخصیت‌ها و عناصر فرا طبیعی و وهمناک اسطوره به هنگام ورود در ساختار داستان حماسی، جلوه‌های زمینی، طبیعی، محسوس و نسبتاً خرد پذیرتر می‌یابند، اما با این حال همچنان شگفت انگیز و سترگ و برجسته‌اند و با وجود این جهانی شدن، هرگز به قالب معمولی و منطقی، آن گونه که از تاریخ و واقعیت انتظار داریم، در نمی‌آیند. یکی از نمونه‌های زمینی شدن اسطوره در حماسه گیومرث است که به روایت بندهشـــن بالا و پهنای او یکســـان بود، اما همین موجود عجیب الخلقه (مربّع شکل) و غیر طبیعیِ اسطوره، در شاهنامه انسانی است معمولی، با ویژگی‌های بشر خاکی

و البته در چارچوب حماسه. موضوع حضور و آگاهی بخشی یا اقدام و یاری‌رسانی پیش از تولد در اساطیر به شیوه‌ای شگفت و آسمانی صورت می‌گیرد. مثلاً طبق روایتی در سوتگرا نسک اوستا که در دینکرد باقی مانده است، فره‌وشیِ کیخسرو سال‌ها قبل از تولد او، نریوسنگ پیام آور، اهورا مزدا را از کشتن نیایش، کاووس باز می‌دارد؛ اما در حماسه‌ی پدیداری، خبر رسانی اشخاص پیش از زایش و پس از مرگ، از راه خواب است چنان که فریدون قبل از تولد در خواب بر ضحاک نمایان می‌شود و او را می‌بندد، یا سیاوش سال‌ها پس از کشته شدن، در خواب مژده پیروزی ایرانیان را به توس می‌دهد. آشکار است که این روش نسبت به داستان اساطیری اوستا، بیشتر زمینی و به زندگانی بشری نزدیک است (آیدنلو ۱۳۸۸، ۳۸-۳۹).

شخصیت‌های شاهنامه را در سه دسته می‌توان جای داد. شخصیت‌های انسانی، حیوانی و فراطبیعی.

شخصیت‌های انسانی: رستم، کیخسرو، گرگین میلاد، افراسیاب، سپاهیان افراسیاب، چوپانان گله‌ی اسبان کیخسرو و افراسیاب،

شخصیت‌های حیوانی: رخش، نهنگان،

شخصیت‌های فراطبیعی: اکوان دیو

در شاهنامه که عرصه‌ی نبرد میان اهورا (نماد خیر) و اهریمن (نماد شر) و نیروهایشان است موجودات اسطوره‌ای و فراطبیعی در شکل‌گیری نیروها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند تا آنجا که بعضی از آنها به دلیل کنش‌های اهریمنی متمایز از دیگران به صورت مظهر و نماد خاصی از شر درآمده‌اند.

در داستان اکوان دیو هر سه گروه شخصیت‌ها نقش ایفا می‌کنند.

شخصیت‌های اصلی: رستم، اکوان دیو، کیخسرو، افراسیاب و رخش.

پیرنگ روایت

داستان از سه پاره‌ی ابتدایی، میانی، پایانی تشکیل شده است.

پاره‌ی ابتدائی: آغاز داستان یا مقدمه، جزء بسیار مهمی‌از داستان است که خواننده را از افـکار و خیالات عادی خود خارج می‌کند و به میان افکار و احســاس داســتان می‌کشاند (یونسی، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

بامدادی کیخسرو با بزرگان مشغول باده نوشی بود که چوپان از دشت آمد و گفت که گوری دیو سان به گله‌ی اسبان حمله کرده است.

نیروی تخریب کننده: حمله‌ی اکوان دیو به گله‌ی اسبان کیخسرو

پاره‌ی میانی: کیخســرو دانســت که آن اکوان دیو اســت؛ بنابراین رستم را به نبرد اکوان دیو فرســتاد. رســتم حرکت به راه افتاد تا این که گور را دید. تا خواســت او را بگیرد ولی نتوانســت و زمانی که به طرف او تیر پرتاب کرد؛ گور غیب شد.رســتم او را دنبال می‌کند تا این که برای رفع خســتگی در کنار چشمه‌ای خوابید.اکوان دیو گرد زمینی را که رستم بر روی آن خوابیده بود برید و آن را بالا برد. رستم وقتی بیدار شد و خود را در آسمان دید غمگین شد. دیو از او می‌پرسد که او را بر روی کوه بیندازد یا در دریا؟ رستم که از وارونگی کار دیوان آگاه بود گفت بر روی کوه. دیو هم او را در دریاانداخت. او در آب با نهنگان مبارزه کرد تا این که به خشکی رسید و به چشمه‌ای کــه در آنجا خوابید رفت و رخش را نیافت. در جســتجوی رخش به چراگاه اســبان افراســیاب رســید و رخش را در میان گله دید و با کمند او را گرفت.ســواران گله‌دار افراسیاب او را دنبال کردند.رستم با آنها جنگید و دو بهره از آنان را کشت و چوپان از ترس پا به فرار گذاشت. در همین وقت افراسیاب به دیدن گله‌ی اسبان آمد ولی اسبان را ندید و چوپان ماجرا را برایش تعریف کرد. پس افراســیاب و ســپاهی که همراهش بودند، رســتم را دنبال کردند تا به او رســیدند رستم بســیاری از سپاهیان افراسیاب را

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

نظام روایی « اکوان دیو »

در این داستان فاعل فرستنده (کیخسرو)، فاعل کنش گر (رستم) را برای دست یابی به شیء ارزشی (کشتن اکوان دیو) می‌فرستد. فاعل کنش گر در راه دفاع از موضوع ارزشی خود موانع و مشکلاتی (گرفتاری در دام اکوان دیو، افتادن در دریا و جنگیدن با نهنگان، گم شدن رخش، نبرد با سپاهیان افراسیاب) را پشت سر می‌گذارد. در این مسیر کنش‌گران تخریب کننده (اکوان دیو، نهنگان، افراسیاب و سپاهیانش) سعی می‌کنند مانع رسیدن کنش‌گر فاعل به هدف خود شوند، ولی کنش‌گر فاعل همه‌ی این موانع را از جلوی راه برمی‌دارد. در این میان خداوند و خرد و دانش رستم او را در رسیدن به موضوع ارزشی یاری می‌کنند تا این که در نهایت فاعل کنش گر به موضوع ارزشی خود دست می‌یابد و در نتیجه کنش گر گیرنده (چوپان) سود می‌برد. پس کنش‌گران این داستان در شش دسته‌ی زیر خلاصه شدند.

کنش گر فاعل: رستم

کنش گر فرستنده: کیخسرو

کنش گر گیرنده: چوپان گله‌ی اسبان کیخسرو

کنش گر بازدارنده: اکوان دیو، نهنگان، افراسیاب و سپاهیانش

کنش گر یاری دهنده: خداوند، دانش و خرد

شیء ارزشی: کشتن اکوان دیو

این الگو را در قالب نمودار زیر بهتر می‌توان مشاهده کرد.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

روایت‌ها می‌توان این چهار مشارک را فقط با دو کنش گر عرضه کرد» (اسکولز، ۱۳۸۳؛ ۱۵۰) و منظور او از چهار مشارک، چهار کنش‌گر فرستنده – گیرنده و فاعل – هدف می‌باشد.

زنجیره‌های روایی « اکوان دیو » از منظر گریماس

با توجه به الگوی کنشی، گریماس، تسلسل‌های روایتی را در سه ساختار جمع می‌کند:

۱–ساختار قراردادی: ایجاد، شکستن توافق‌ها یا برقراری و زیر پا گذاشتن ممنوعیت‌ها.

۲– ساختار اجرایی: انجام وظایف، نزاع و مانند آن.

۳– ساختار انفصالی یا گسسته: سفر، حرکت یا رسیدن‌ها و خارج شدن‌ها (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

قراردادی

- قرارداد رستم با کیخسرو مبنی بر کشتن اکوان دیو
- عهد کیخسرو با رستم مبنی بر دادن پاداش به او.

اجرایی

- انتخاب رستم، برای کشتن اکوان دیو به وسیله‌ی کیخسرو
- نبرد رستم با گور (اکوان دیو)
- نبرد رستم با نهنگان
- یافتن رخش در گله‌ی اسبان افراسیاب و به کمند کشیده شدن آن به وسیله‌ی رستم
- نبرد رستم با سواران گله دار افراسیاب و شکست دادن آنها.
- نبرد رستم با افراسیاب و سپاهی که همراه او بودند.

- نبرد رستم با اکوان دیو و کشتن او.
- بازگشت رستم با غنیمت‌های به دست آمده به ایران
- دریافت پاداش از کیخسرو

انفصالی

- سفر گرگین میلاد برای رساندن نامه به رستم
- آمدن رستم نزد کیخسرو
- رفتن رستم به چراگاه اسبان در کنار چشمه‌ی
- رفتن رستم به گردون به وسیله‌ی اکوان دیو
- افتادن رستم در دریا و رسیدن به خشکی
- رفتن رستم به چشمه‌ای که آنجا خوابید
- رفتن رستم به چراگاه اسبان افراسیاب
- برگشتن رستم به چشمه
- بازگشت رستم به ایران
- رفتن رستم به زابلستان

مربع معنا شناسی

عصـــاره‌ی معنای این روایـــت در دو مربع جای گرفت. یکـــی مربع حاصل از دو واژه‌ی غفلت و آگاهی و دیگری شکســـت و پیروزی که در دو نمودار زیر نشـــان داده شده است.

۱-نمودار غفلت و آگاهی

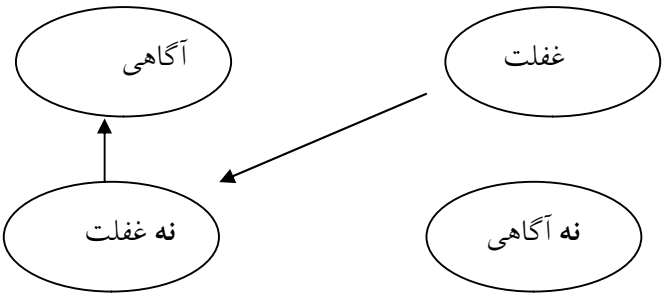

همانطور که قبلاً اشـــاره شد حرکت به صورت مستقیم از غفلت به آگاهی صورت نمی‌گیرد. بلکه حرکتی از غفلت به ســـوی منفی متضاد آن یعنی نه آگاهی و ســـپس به سوی متضاد غفلت یعنی آگاهی صورت می‌گیرد.

۲- شکست و پیروزی

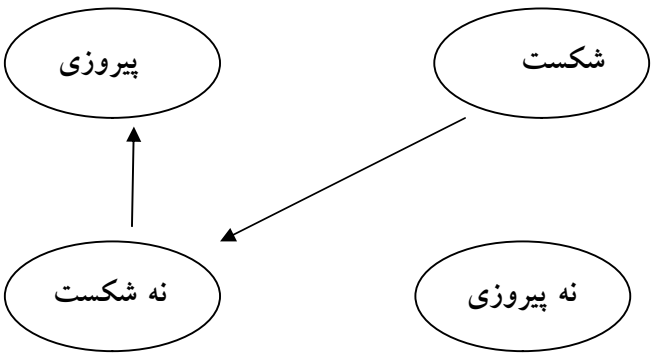

رســـتم که کنش‌گر فاعل است حرکتی را از شکست به سمت نه شکست و بعد از آن به سمت پیروزی انجام می‌دهد.

حماســـه‌ی اکوان دیو یکی از داستان‌های پر رمز و راز شاهنامه است و نگارنده در این قسمت توضیحاتی در مورد اسطوره‌ی دیو و اکوان دیو ارائه می‌دهد.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

دیوهای مازندران را به مرکز و جنوب می‌آورد و آفات برای مزداپرستان فراهم می‌شد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۲۳). «در یشت‌های اوستا دیوها به وسیله میترا مقهور می‌شوند و این خدای جنگ و رمه با گردونه عظیم و مهیب خویش و در حالی که به هرگونه سلاحی مجهز است به آنها می‌تازد و آنان را به گریز وامی‌دارد. ممکن است منشأ تعبیر شاعرانه باشد که بومیان فلات ایران را مثل همین دیوان مغلوب پرستندگان میترا نشان داده است و بدین گونه آنها در مقابل مهاجمان آریایی همچون دیوان مغلوب و فراری تصویر شده‌اند.» (همان، ۳۶). دیوان بر خدایان قدیم آریایی و مشترک نیاکان هند و ایرانی اطلاق می‌شد. بعد از جدایی ایرانیان از هندیان، دیوان مورد پرستش هندیان جزء خدایان دشمن و گمراه‌کننده قرار گرفتند. به تصریح فردوسی، دیوان بچه اهریمن و پدیدآورنده شر و بدی هستند. «جوهر آنها هجوم کردن، عذاب دادن، آزار رسانیدن، برپا کردن آشوب و نابود ساختن است.» (زنر، ۱۳۸۴ : ۵۱۸) «در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران از ظهور کیومرث گرفته تا دوره گشتاسب از دیوان سخن رفته است و دیوان قدیمی‌ترین دشمن ایران‌اند که آسیب‌شان پیش از تورانیان به ایران رسیده و تا دیرگاه ادامه داشته است.» (صفا، ۱۳۷۹ : ۶۰۱). بسیاری از محققان از طریق قرائن زیادی که در روایات ملی ایران وجود دارد دریافتند دیوان دسته‌ای از آدمیان بوده‌اند و تفاوت زیادی با انسان‌ها نداشتند. آنها برای دستیابی به قدرت برتر در تلاش بوده و به نبرد با مهاجمان می‌پرداختند.«در بخش آغازین شاهنامه (از ابتدا تا زمان کیکاووس) دیوان بومیان فلات ایران و مردمانی فرهیخته و بافرهنگ‌اند و تمدن، هنر و دانش آنها از آدمیان بیشتر است.» (کزازی، ۱۳۸۴: ۱۰۲). در جنگ میان این بومیان و آریایی‌های مهاجم به دلیل آسیب از بومیان خاطرات تلخی از آنها در ذهن آریایی‌ها به یادگار ماند و نیز «دیوان درشت و تنومند بوده و بنا بر آنچه از شاهنامه برمی‌آید، پوست حیوانات به تن می‌کردند مثلاً اکوان دیو پوست گور بر تن داشت.» (صفا، ۱۳۷۹: ۶۰۵). از این

رو برایشـــان شـــاخ و دم تصور کرده‌اند و به مرور شکل عجیبی یافتند. در شاهنامه نیز دیوان همچون متون پهلوی با پیکری متفاوت از پیکر انســـانی ترسیم می‌شوند. «زشت رو، سیاه رنگ، سنگدل و ستمکار بوده و از نیروی بدی زیادی برخوردارند. می‌توانند تغییر شکل دهند و در انواع افسون‌گری چیره‌دست‌اند.» (یاحقی، ۱۳۸۶ : ۳۷۲)

«در ارتباط با معنای نمادین دیو گفته شده است در دیو نشانه قدرتی کور و درنده (و ویران‌گر گیتی) اســـت. .. در ضمن مظهر حکومت، اســـتبداد و جنگ نیز می‌باشد.» (شوالیه، ۱۳۸۲ : ۲۹۶)

«نظر به تصور و هولناک بودن دیوان هر چیز را که از افراد خود قوی جثه‌تر باشد بـــه دیـــو اضافت نمایند یا به غول که آن هم دیو موهومی اســـت مثـــلاً کمال بزرگ را کمال دیو خوانند.» (دهخدا، ۷۱). بعضی‌ها معتقدند که این دیوها ملت‌های غیرآریایی بوده‌اد که کم‌کم مغلوب و مقهور نژاد ایرانی شـــدند. از اینکه بعضی از شـــاهان ایرانی پس از غلبه بر دیوها آنها را مامور آموختن برخی از فنون به ایرانیان کرده‌اند، می‌توان احتمال داد که مقصود نژادهای غیر از ایرانی بوده اســـت که شـــاید در تمدن و صنعت بر ایرانی‌ها مقدم بوده‌اند.

احتمـــالا دیوها اشـــخاص قـــوی هیکل و شـــجاعی بوده‌اند که در ایـــام قدیم در مازندران اقامت داشـــته‌اند و یا هرچند یکبـــار از مالک مجاور دریای خزر به آن ناحیه می‌تاختند و این که دیوان را موجوداتی با شـــاخ و دم نوشـــته و تصور می‌کنند ظاهراً به این ســـبب بوده است که مردم طبرســـتان (مازندران) اغلب پوستین‌پوش بوده‌اند و به قول فردوســـی از عهد قدیم، پوست ســـگ و گرگ و... می‌پوشیدند و بدین جهت فردوسی آنان را سگ‌سار و گرگ‌سار می‌نامد.

مطابـــق روایات، دیوان موجوداتی زشـــت‌رو، شـــاخ‌دار و حیله‌گرند که از خوردن گوشت آدمی‌روی‌گردان نیستند. اینان اغلب سنگ‌دل و ستمکارند و از نیروی عظیمی

برخوردار هستند؛ تغییر شکل می‌دهند و در انواع افسونگری چیره‌دست هستند و در داستان‌ها به صورت‌های دلخواه درمی‌آیند و حوادثی ایجاد می‌کنند. گاهی پارسیان هر سرکش متمردی را خواه از جن و خواه غیر آن و نیز کسانی را که در زمان خود از اقران قوی‌تر بوده‌اند و مطیع حکام نمی‌شوند، دیو نامیده‌اند. به هر حال برخورد با دیوان و مبارزه با طوایف وحشی تورانی، زندگی ایرانیان شرقی را خیلی بیش از زندگی ایرانیان غربی دستخوش تزلزل می‌داشت و همین نکته بود که دفاع از سرزمین آریایی را در این نواحی نوعی کار شگرف پهلوانی می‌کرد. از دید عرفانی، دیوهای سیاهی‌ساز و روشنی‌سوز و فتنه‌گر نماد ظلمت و تباهی، نماد شر و نفس اماره دانسته شده‌اند. «بیشتر محققان معتقدند دیوان مظهر قوای خشن و نامنظم طبیعت یا انسان بودند.» (یار شاطر، ۱۳۳۱: ۳) نیز «دیوان بسیاری خلق و خوی بد مردم‌اند و درد و آزاری که به مردم می‌رسد، بدی در طبیعت و طبایع آدمیان از دیوان است. آنان که به دیوان می‌گروند به خطه دوزخ جایگاه اهریمن می‌افتند.» (بهار ۱۳۸۱ : ۱۶۵) همچنین بنا به نظر برخی نبرد میان خدایان و دیوان نبرد میان امیال و کشش‌های فعال در افراد بشر است. (هینلز، ۱۳۷۹ : ۱۹۶) و چهره ترسناک آنها زشتی و خلق و خوی آدمی است. (مهاجرانی، ۱۳۷۲: ۲۳۸).

اکوان دیو

از دیوان بزرگ و شرآفرین است. وی به صورت گوری زرین پوست با خطی مشکین (کشیده از بالا تا دم) ظاهر می‌شود. «بعضی محققان اکوان را محرف اکومان دانسته‌اند که در اوستا اکه‌منه (اندیشه پلید) آمده و آن نام دیوی است که مظاهراندیشه‌های پست، شرارت و نفاق و مقابل وهومنه (بهمن) است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

کویاجی داستان اکوان دیو را برآمده از افسانه چینی سکایی می‌داند و بیان می‌کند

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

نیروی او فرو نشســت و از آسیب رساندن به جهان بازماند و به سود آفریدگان به کار گماشــته شــد. اما این بن مایه تنها در داستان پهلوانان سکایی به چشم نمی‌خورد زیرا درباره کیخسرو نیز گفته شده است که باد را به کالبد شتری درآورد و بر آن سوار شد. برآیند این نگرش‌ها و ســنجش‌ها این اســت که ما در نمایش چیرگی رستم بر دیو باد (اکوان دیو) ســنت‌های پیشین و باورهای برآمده از افسانه‌های ایرانی و سکایی را پی می‌گیریم. (همان، ۴۱)

فردوســی او را «گــوی دلاور» می‌خوانــد. (همان ۴۴/۳۰۳) و اکــوان را ریختی از «گــوان» معرفی می‌کنــد و آن را «پهلوان زورمند که بازویی ســتبر و بالایی بلند دارد، معنی می‌کند.

گــر آن پهــلوانی بــود زورمــند بــه بــازو ســتبر و بــه بــالا بلنــد
گــوان خوان و اکــوان دیوش مــخوان کــه بــر پهلوانــی بگــردد زیــان

(همان، ۱۴۳/۳۱۰-۱۴۴)

درباره مظهریت اکوان دیو گفته‌اند: «در پس چهره اکوان دیو که قدرت شــگفتی را در تن خود ذخیره کرده که رســتم را به آسمان می‌برد، بلای قدرت‌زدگی پیداست؛ از ایــن رو حقایق و پدیده‌ها را واژگونه می‌بیند.» (مهاجرانی، ۱۳۷۲ : ۲۳۸) و کارهای او نیز وارونه است (۶۷/۳۰۵/۴-۷۱) و همچون دیگر دیوان از برابر چشم ناپدید می‌شود. (همان، ۴۱/۳۰۳ و ۵۰).

نتیجه

از منظر گریماس، در نظام روایی داستان «اکوان دیو» هر شش کنش‌گرِ ایفا کننده‌ی نقش در روایت حضور دارند. رستم کنش‌گر اصلی یا فاعل است و شیء ارزشی کشتن اکوان دیو اســت. کیخسرو به عنوان کنشگر فرســتنده است و کنش‌گر گیرنده چوپان

گله‌ی اسبان اوست. اکوان دیو، نهنگان، افراسیاب و سپاهیانش نیروهای بازدارنده خداوند و دانش رستم نیروهای یاریگر هستند.

در بخش مربوط به پیرنگ این داستان سه پاره‌ی ابتدایی، میانی و پایانی و نیروهای تخریب کننده و سامان دهنده وجود دارد که نشان می‌دهد داستان اکوان دیو یک روایت کامل است. در زنجیره‌های روایی داستان نیز هر سه نوع ساختار قراردادی، اجرایی و انفصالی وجود دارد. در بخش مربع معنا شناسی نیز از ساختار داستان به دو مربع معنا شناسی رسیدیم که حاصل دو واژه غفلت و آگاهی و دیگری شکست و پیروزی است و در نهایت می‌توان گفت: داستان اکوان دیو یک روایت کامل است و می‌توان آن را از منظر روایت‌شناسی ساختار گرایانه بررسی و تحلیل نمود.

منابع

۱. آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۸)، هفت خان پهلوان، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره‌ی ۲۶ (پیاپی ۲۳).

۲. اخوت، احمد. (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. چاپ اول، اصفهان: فردا.

۳. اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، ساختار گرایی در ادبیات، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: آگه

۴. اسماعیل آذر، امیر. (۱۳۹۳). الهی نامه عطار در نظریه نشانه – معناشناسی آلژیر گرمس و شکل شناسی ژرار ژنت. به اهتمام ویدا آزاد. تهران: سخن.

۵. باقری حسن کیاده، معصومه، (۱۳۸۸)، اکوان دیو و وای اسطوره‌ی باد، مجله‌ی مطالعات ایرانی، پاییز، شماره‌ی ۱۶، ۱۳۳–۱۴۰).

۶. بهار، مهرداد، (۱۳۸۱)، پژوهشی در اساطیر (چاپ چهارم)، تهران: انتشارات آگه.

۷. حری، ابوالفضل، ۱۳۸۲، مقاله‌ی روایت و روایت‌شناسی، هنر و معماری؛زیبا شناخت، نیمه اول سال، شماره‌ی ۸، ۳۲۱–۳۵۰.

۸. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷). لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه.

۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۴)، تاریخ مردم ایران، تهران: انتشارات سپهر.

۱۰. زنز، آر.سی، (۱۳۸۴)، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر رند.

۱۱. شعبانلو، علیرضا، ۱۳۹۱« بازتاب اسطوره آفرینش آین زروانی در داستان اکوان دیو»، فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، بهار، شماره‌ی ۲۶.

۱۲. شعیری، حمید رضا، (۱۳۹۱)، مبانی معنا شناسی نوین، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه‌ی علوم انسانی

۱۳. شوالیه، ژان و آلر، گربران، (۱۳۸۲)، فرهنگ نمادها، اساطیر و رویا...، جلد اول،

ترجمه سودابه فضایلی، چاپ اول، تهران: انتشارات جیحون.

۱۴. صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۹)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ ششم، تهران:انتشارات امیرکبیر.

۱۵. عباسی، علی، (۱۳۸۵)، پژوهشی در عنصر پیرنگ، پژوهش‌نامه‌ی دانشکده‌ی زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۳۳.

۱۶. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶) شاهنامه، تصحیح ژول مل، چاپ چهارم، تهران: بهزاد.

۱۷. فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۷۷). شاهنامه، گردآوری تحت نظر ی.آ.برتلس، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: انتشارات قطره.

۱۸. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۴) نامه باستان (گزارش شاهنامه فردوسی)، جلد اول، چاپ اول. انتشارات تهران: سمت.

۱۹. کوورجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۸۰). بنیادهای اسطوره و حماسه ایرانی، چاپ سوم، تهران: آگه.

۲۰. گرین، کیت و جیل لبیهان. ۱۳۸۳، درسنامه‌ی نظریه و نقد ادبی، با ویرایش دکتر پاینده، چاپ اول، تهران: روز نگار.

۲۱. لوته، یاکوب، ۱۳۸۶، مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات سینما، ترجمه امید نیک فرجام، چاپ اول، تهران: مینوی خرد.

۲۲. محمدی، محمدهادی، (۱۳۷۸)، روش شناسی نقد ادبیات کودکان، تهران: سروش.

۲۳. مهاجرانی، سید عطاءالدین(۱۳۷۲).حماسه فردوسی؛ (چاپ اول). تهران، انتشارات اطلاعات.

۲۴. میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت، (۱۳۸۸)، واژه نامه هنر داستان نویسی، چاپ دوم، تهران: کتاب مهناز.

۲۵. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۶)، ادبیات داستانی، چاپ چهارم، تهران: سخن.

۲۶. میور، ادوین. (۱۳۸۳). ساخت رمان. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. تهران: علمی–

فرهنگی.

۲۷. وبستر، راجر، (۱۳۸۲)، پیش درآمدی بر نظریه‌ی ادبی، ترجمه‌ی الهه دهنوی، چاپ اول، تهران: روزنگار

۲۸. هینلز، جان، (۱۳۷۹)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: نشر آویشن و سرچشمه.

۲۹. یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات معاصر.

۳۰. یار شاطر، احسان، (۱۳۳۱)، تاریخ ملی ایران، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان) جلد اول و سوم، پژوهش دانشگاه کمبریج؛ گردآورنده: احسان یارشاطر ترجمه حسن انوشه(۱۳۷۳ و ۱۳۶۸)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

۳۱. یغمایی، اقبال، (۱۳۸۹)، زگفتار دهقان؛ شاهنامه فردوسی به نظم و نثر، چاپ پنجم، تهران: توس.

۳۲. یونسی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، هنر داستان نویسی، چاپ دهم، تهران: نگاه